

## اسد الله سروری جانی ایکه باید خون حساب دهد



بتاریخ 20 جوزای سال 1358 پدرم، یمین الدین، و کاکایم، نصرالدین (که فقط سه ماه از عروسی اش می گذشت) از طرف والی ولایت لغمان، حضرت گل بارگامی، توقیف گردیده در نظارتخانه آن ولایت زندانی شدند. بعد از سپری کردن 2 روز در ولایت مذکور، هر دو زندانی به وزارت داخله در کابل انتقال داده شدند. هنوز 20 دقیقه از رسیدن شان به وزارت داخله نگذشته بود که موترهای سربسته که مخصوص انتقال زندانی ها بود- از ریاست آگسا آمد و آنان را به صدارت انتقال داد. بعداً تک و دو و

کوشش ما برای پیدا کردن آنان به هیچ نتیجه ای نرسید، زیرا سه روز بعد وقتی به ریاست آگسا لباس بردیم، از ما معذرت خواستند و گفتند برای یمین الدین و نصرالدین لباس نیاورید.

29 سال از آن روزی میگذرد که پدر خود را با دست های بسته در موتری که آنان را به کابل انتقال میداد، دیدم. اما از او مانند هزاران شهید گمنام دیگر که در شکنجه گاههای آگسا بدون هیچ جرم و محاکمه ای ناپدید شدند خبری نیست. خانواده ی من از مهر و محبت پدری محروم شد و بخاطر فرار از اختناق آن زمان آگسا و نبود سرپرست و نان آور خانه به پاکستان، جاییکه یکی از کاکاهای ما مهاجر شده بود، آواره گردیم. سالها گذشت و خانواده ما چشم به دروازه دوخته بود که شاید گمشده اش را باز یابد. اما سالها گذشت و نبود هیچ خبری، خانواده ی مان را به این نتیجه رساند که سرنوشت پدرم نیز مانند هزاران گمشده دیگر با ورق پاره ی نا معلومی حاوی متن "بشکل محرمانه و در نیمه شب نابود شوند"، رقم خورده باشد.

هیچ نمیتوانم مجسم کنم که آنان چگونه پدرم را تیرباران و یا زنده بگور کرده باشند. پدرم بگفته مردم انسانی بود که مورچه زیر پایش آزار نمی دید، شغل معلمی داشت و به آن عشق میورزید؛ از اوقات فراغت خود استفاده میکرد و جوانان را در منزلش مضامین علمی درس میداد و همچنان به حل مشکلات شان می پرداخت. مردم از قرا و قصابات دور دست برای رفع مسایل و مشکلات حقوقی و حتی خانوادگی شان به او مراجعه میکردند. مگر مرگ چنین انسانی چگونه می تواند برای فرزندانش توجیه شود؟ این سوالیست که ما بازماندگان هیچ جوابی به آن نداریم.

اما آقای کرزی ما به این سوال های خود پاسخ میخواهیم.

در آنزمان اسد اله سروری رییس اگسا و امثال وی با دست باز و قلب قسی و بی هیچ عاطفه ی انسانی به توقیف، تیرباران، زنده بگورکردن و اعدام هر آن شخصی می پرداختند که با رژیم خونبار شان یا همقدم نبود و یا از محبوبیت در میان مردم برخوردار بود. اینان چون گرگان گرسنه همیشه در کمین نشسته بودند. همین ها بودند که هزاران خانواده را بی سرپرست ساختند؛ هزاران مادر را بی فرزند، هزاران کودک را بی پدر و هزاران نو عروس را بی سرنوشت و بی سرپرست و در نهایت کشور و ملت ما را دچار سرنوشت تیره و تار ساختند که تا هنوز نمی تواند زخم هایش را التیام بخشد و هستی مادی و معنوی اش را آنطوریکه باید احیا سازد.

ایکاش این سرجنایتکاران و چاکران دون خود قربانی می دادند تا می دانستند که زخم خوردن و انتظار عزیزترین دوست و همدم را کشیدن چه زود روح را آشفته می سازد و تن را شکسته. ایکاش می دانستند که قلب کوچک فرزند پدری در بند چه تند می زند تا پدر به آغوشش گیرد و دست مهر و شفقت بر سرش کشد. ایکاش می دانستند زخم و درد مادری را که بی هیچ امید، پشتوانه و نان آوری فرزندانش را بزرگ کند و با عشق و مهر دو چند فقدان محبت و گرمی پدر را جبران سازد.

هیچ تراژیدی غم انگیز تر از این نیست که قصابی چون سروری میگوید بیگناه است و باز هم بگوید که 18 سال بدون گناهی در زندان بوده است و با چهره ی معصوم و دردمند خواستار تطبیق "قانون و عدالت" شود.

آقای کرزی !

فکر میکنم شما درد من را بهتر احساس کرده بتوانید چون قلب شما نیز داغ سوگ پدر را در خود دارد. این درد را هر خانواده ی افغان در سینه دارد و هر زن و مرد افغان خواهان تطبیق عدالت و قانون بالای هر آنی است که ناقض کرامت انسانی و برباد دهنده ی هستی مادی و معنوی ملت و کشور فقیر و خنجر خورده ی مان است. بناً من از دولت شما خواهان عدالت در رابطه با اسداله سروری هستم تا به نسل های آینده سرزمینی را به ارثیه بسپاریم که در آن هیچ فردی از شکنجه و کشتار و قتل و غارت به خاطر پیشبرد اهداف مغرضانه ی شخصی و گروهی استفاده نکند و آیندگان ما از خواندن تاریخ شکنجه و قتل و غارت در سرزمین شان شرم کنند.

با ارادت و احترام،

(ویس یمین فرزند شهید یمین الدین)

ایمیل: [mirwaisyameen@gmail.com](mailto:mirwaisyameen@gmail.com)